

## «امی»؛ درس ناخوانده یا غیر اهل کتاب؟

عبدالهادی فقهی‌زاده<sup>۱</sup>

علیرضا کاوند<sup>۲</sup>

### چکیده

واژه امی از ریشه «أم» یا «امة» است. مشهورترین معنای واژه «أم» به ضمّ همزه، «مادر» است، زیرا «مادر» اصل و ابتدای فرزندان است و آنها از او متولد می‌شوند. نیز مشهورترین معنای «امة»، «جماعت» است که یک مجموعه واحد هستند. معنای این دو واژه، در معنای نمودن «امی» تاثیر دارد، زیرا «امی» منسوب به آن دو است. امی از نظر لغوی به معنای «درس ناخوانده» است، یعنی کسی است که نزد کسی برای آموزش خواندن و نوشتن نرفته و بر این دو امر توانا نیست. با استفاده از منابع تفسیری و حدیثی می‌توان دریافت که «امی» بودن پیامبر(ص) به معنای «درس ناخوانده» بودن ایشان است و ایشان پیش از بعثت بر خواندن و نوشتن توانمند نبوده ولی پس از بعثت بر خواندن و نوشتن توانمند شده و در مواردی فعل خواندن از ایشان سر زده است ولی در هیچ موردی ننوشته‌اند.

**کلیدواژه‌ها:** امی، درس ناخوانده، اهل کتاب، خواندن، نوشتن.

### بیان مسئله

خداوند سبحان از باب لطف خویش، برای هدایت بشر انبیايي فرستاده که معجزات گوناگونی داشته‌اند و از طریق آن، هم صدق نبوت خویش و هم وحیانی بودن آموزه‌ها و

۱- دانشیار دانشگاه تهران.

۲- دانشجوی دکترای تفسیر قرآن و متون اسلامی دانشگاه پیام نور.

تعالیم خویش را به اثبات رسانده‌اند. پس معجزه، دو کارکرد اساسی برای یک رسول الهی دارد که هم به صدق نبوت و هم به صدق برنامه هدایت او می‌انجامد. در میان انبیای الهی، آخرین پیام‌آور، حضرت محمد مصطفی (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ) است. او که ختم جریان تاریخی ارسال رسولان است، معجزه‌های گوناگونی داشته و از طریق آنها صدق دعوت و نبوت و صدق وحیانی بودن کتاب خویش را، بارها و بارها، به اثبات رسانیده است. بی شک بزرگترین معجزه پیامبر ما حضرت رسول اکرم (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ)، آوردن قرآن کریم است؛ کتابی که همگان را به هم‌آورد که یک سوره مانند سوره‌های آن بیاورند. پیامبری که پیش از بعثت خویش نزد کسی برای یادگیری خواندن و نوشتن، زانوی تعلم نزده و این اعجازی شگرف است. یکی از نکات مهم در حوزه نبوت ایشان، «امی بودن» ایشان است. باید دید این واژه - که در قرآن به عنوان صفت پیامبر (ص) در فراز «النَّبِيِّ الْأُمِّيِّ» در سوره اعراف آمده<sup>۱</sup> - دقیقاً چه معنایی دارد. تمام افرادی که تا کنون درباره معنای «امی»، نظر داده‌اند با توجه به آیاتی از قرآن بوده که در آنها لفظ «امی» یا «امیون»<sup>۲</sup> یا «امیین»<sup>۳</sup> آمده و نیز با توجه به دیگر آیاتی که به نوعی به بحث خواندن و

۱- الَّذِينَ يُبَيِّنُونَ الرُّسُولَ النَّبِيَّ الْأُمِّيَّ الَّذِي يَجِدُونَهُ مَكْتُوبًا عِنْدَهُمْ فِي الشُّرَاهِ وَالْإِنْجِيلِ يَأْتُرُهُمْ بِالْمَعْرُوفِ وَيَتَنَاهَاهُمْ عَنِ الْمُنْكَرِ وَيُحِلُّ لَهُمُ الطَّيِّبَاتِ وَيُحَرِّمُ عَلَيْهِمُ الْخَبَائِثَ وَيَضَعُ عَنْهُمْ إِصْرَهُمْ وَالْأَغْلَالَ الَّتِي كَانَتْ عَلَيْهِمْ فَاَلَّذِينَ آمَنُوا بِهِ وَعَزَّرُوهُ وَنَصَرُوهُ وَاتَّبَعُوا النُّورَ الَّذِي أُنزِلَ مَعَهُ أُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ. (الاعراف، ۱۵۷)

قُلْ يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنِّي رَسُولُ اللَّهِ إِلَيْكُمْ جَمِيعًا الَّذِي لَهُ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ يُحْيِي وَيُمِيتُ فَآمِنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ النَّبِيِّ الْأُمِّيِّ الَّذِي يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَكَلِمَاتِهِ وَاتَّبِعُوهُ لَعَلَّكُمْ تَهْتَدُونَ. (الاعراف، ۱۵۸)

۲- وَمِنْهُمْ أُمِّيُونَ لَا يَتْلُونَ الْكِتَابَ إِلَّا أَنَّمَا لَهُمْ إِنْ يَتَّبِعُونَ. (البقره، ۷۸)

۳- فَإِن حَاجَّوكَ فَقُلْ أَسْلَمْتُ وَجْهِيَ لِلَّهِ وَمَنِ اتَّبَعَنِ وَقُلْ لِلَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ وَالْأُمِّيِّينَ أَسْلَمْتُمْ فَإِنِ أَسْلَمُوا فَقَدِ اهْتَدَوْا وَإِن تَوَلَّوْا فَإِنَّمَا عَلَيْكَ الْبَلَاغُ وَاللَّهُ بَصِيرٌ بِالْعِبَادِ. (آل عمران، ۲۰)

وَمِنَ أَهْلِ الْكِتَابِ مَنْ إِن تَأْتِنَهُ بِفِطْرٍ يُؤَدُّهُ إِلَيْكَ وَمِنْهُمْ مَنْ إِن تَأْتِنَهُ بِدِينَارٍ لَا يُؤَدُّهُ إِلَيْكَ إِلَّا مَا دُمْتَ عَلَيْهِ قَائِمًا ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ قَالُوا لَيْسَ عَلَيْنَا فِي الْأُمِّيِّينَ سَبِيلٌ وَيَقُولُونَ عَلَى اللَّهِ الْكُذْبَ وَهُمْ يَعْلَمُونَ. (آل عمران، ۷۵)

هُوَ الَّذِي بَعَثَ فِي الْأُمِّيِّينَ رَسُولًا مِنْهُمْ يَتْلُو عَلَيْهِمْ آيَاتِهِ وَيُزَكِّيهِمْ وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَإِن كَانُوا مِنْ قَبْلُ لَفِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ. (الجمعه، ۲)

نوشتن پیامبر (ص) مرتبط است یعنی آیه ۵ از سوره فرقان و آیه ۴۸ از سوره عنکبوت.<sup>۱</sup> در واقع، دوگونه بحث وجود دارد؛ یکی معنای «امی» است و دیگری بحث توانایی پیامبر (ص) بر خواندن و نوشتن است. باید دید «امی» به چه معناست و آیا بحث توانایی پیامبر (ص) بر این دو امر، با این واژه ربطی دارد یا نه؟ آیا معنای آن در منابع تفسیری و حدیثی مطابق با معنای اصیل لغوی این واژه است؟ در ابتدا سعی داریم طبق دیدگاه لغت شناسان معنای دقیق واژه «امی» را فهم کنیم:

### ۱- امی در کتب لغت

در کتب لغت، برای لفظ «امی»، دو ریشه لغوی ذکر شده که عبارتند از: «أَمٌّ» و «أُمَّة»؛

#### الف) واژه أُمَّ

با بررسی کتب لغت می‌توان به این رسید که واژه «أُمَّ» به ضمّ همزه، می‌تواند این

معانی را داشته باشد:

۱- اصل (ابن فارس، ۱۹/۱)

۲- محلّ رجوع (ابن فارس، ۱۹/۱)

۳- محکم و استوار (همان، ۲۰)

۴- رئیس (همانجا، ۲۴؛ ابن منظور، ۲۴/۱۲؛ زمخشری، ۹)

۵- مادر (راغب إصفهانی، ۸۶)

نیز واژه «أُمَّ» به فتح همزه، به معنای «قصد و آهنگ کسی را داشتن» (جوهری،

۱۸۶۵/۵؛ زمخشری، ۹) و «سر کسی را شکستن» (راغب إصفهانی، ۸۸) است؛ ولی مورد

۱- وَقَالُوا أَتَأْتِيهِمُ الْبُحْرَانُ الْأَوَّلِينَ انْكِتَبَهَا فَهِيَ تَمْلَىٰ عَلَيْهِ بُحْرَةٌ وَأَصِيلًا. (الفرقان، ۵)

وَمَا كُنْتَ تَتْلُو مِنْ قَبْلِهِ مِنْ كِتَابٍ وَلَا تَخْطُءُ بِمِثْقَالِ ذَرَّةٍ إِذَا لَارْتَابَ الْمُنْطَلِقُونَ. (العنكبوت، ۴۸)

بحث ما واژه «أمّ» به ضمّ همزه می‌باشد که مشهورترین معنایش همان «مادر» است، چرا که «مادر» اصل و ابتدای فرزندان است و آنها از او متولد می‌شوند.

### ب) واژه أمّة

طبق کتب لغوی، «أمّة»، به ضمّ همزه، در این معانی به کار می‌رود:

۱- «گروه و طایفه و جماعت» (ابن منظور، ۲۶؛ ابن انباری، ۲۷۰؛ جوهری، ۱۸۶۴)

۲- «شخصی که به تنهایی دینِ واحدی دارد» (ابن انباری، ۲۷۰)

۳- «شخص صالح و نیکوکاری که در کار خیر پیش قدم باشد» (همانجا، ۲۶۹)

۴- «دین و کیش و آئین» (ابن فارس، ۲۲؛ جوهری، ۱۸۶۴؛ فیروزآبادی، ۱۰۷۶)

۵- «بدن و صورت انسان» (ابن فارس، ۲۲؛ فیروزآبادی، ۱۰۷۶)

۶- «طاعت» (ابن فارس، ۲۲؛ فیروزآبادی، ۱۰۷۶)

۷- «مرد عالم و دانشمند» (ابن فارس، ۲۲) که مشهورترین معنای آن، «جماعت و

گروه و طایفه» است که آداب و رسوم و عقاید و افکار تقریباً مشابه و یکسانی دارند و به عنوان یک مجموعه واحد به شمار می‌روند.

واژه أمّی هم می‌تواند از ریشه أمّ و هم از ریشه أمّة باشد؛ بنابراین اگر واژه أمّی را اسم منسوب از واژه أمّ بدانید، به این معناست که آن شخص بر اصل ولادت از مادر باقی مانده و بهره‌ای از نوشتن ندارد و نیز اگر واژه أمّی را اسم منسوب از واژه أمّة بدانید، به این معناست که آن شخص، منتسب به امت است و از آنجا که عامّه مردم و توده آنها درس‌نخوانده و دارای سطح پایینی از فرهنگ هستند و به طور معمول، نه همیشه، حالات درشت‌خویی، تهوّر و بددهنی در میانشان رواج دارد، فرد «أمّی» یعنی کسی که دارای سطح پایینی از فرهنگ و آداب و رسوم اجتماعی است و مانند عامّه مردم زندگی می‌کند و بیشترین ارتباطش با عموم مردم است نه خصوص آنها.

به هر رو، واژه «أمّی» می‌تواند در این سه معنا به کار رود:

۱- کسی که بر اصل خلقت از مادرش باقی مانده و نمی‌تواند بنویسد (راغب اصفهانی، ۸۷؛ ابن منظور، ۳۴؛ فیروزآبادی، ۱۰۷۷)

۲- کسی که نمی‌تواند بنویسد (راغب اصفهانی، ۸۷؛ ابن فارس، ۲۲؛ فیروزآبادی، ۱۰۷۷)

۳- فرد نادان، زُمُخت و بی‌ادب، درشتخو، بددهن و کم‌سخن (فیروزآبادی، ۱۰۷۷)

به قطع، امی یا از ریشه «ام» و یا از ریشه «امه» است، پس هر آنچه که معنای آن دو واژه باشد، در معنای نمودن «امی» تاثیر خواهد داشت زیرا «امی» منسوب به آن دو است. به نظر می‌رسد، امی به معنای «درس ناخوانده» است، یعنی کسی که نزد کسی برای آموزش خواندن و نوشتن نرفته و بر این دو امر توانا نیست.

دلیل صحت این نظریه، همان معانی لغوی ریشه‌های این واژه است که در پیش‌گذشت. شایان ذکر است که معنای لغوی سومی که فیروزآبادی بیان کرده بود، اگرچه می‌تواند بر اعراب زمان رسول خدا(ص) اطلاق شود، ولی هرگز در مورد پیامبر(ص) صدق نمی‌کند بلکه ایشان خلاف آن ویژگیها را داشته و از فضایل و سجایای اخلاقی والایی برخوردار بوده است.

## ۲- «امی» در منابع تفسیری

با استناد به منابع تفسیری شیعه و اهل سنت، می‌توان ۴ معنا برای این واژه در نظر گرفت:

۱-۲- فردی که درس ناخوانده و ناتوان به خواندن و نوشتن است: (طوسی، ۵۵۹/۲؛ طبرسی، ۱۴۵/۱؛ قرطبی، ۵/۲؛ ابن‌کثیر، ۱۷۵/۱؛ آلوسی، ۴۰۹/۱؛ ابوحیان اندلسی، ۴۰۲/۴؛ بروسوی، ۲۱۳/۱)

۲-۲- شخص عرب مشرکی که کتاب آسمانی نداشته باشد: (راغب اصفهانی، ۸۷؛ طریحی، ۱۱/۶؛ هروی، ۱۰۸/۱)

۳-۲- فردی که منسوب به «أُمِّ الْقُرَى» یعنی شهر «مکه» است (اهل مکه): (راغب اصفهانی، ۸۷؛ آلوسی، ۴۰۹؛ قرطبی، ۲۹۹/۷؛ ابوحیان اندلسی، ۴۰۲؛ بروسوی، ۶۴)

۴-۲- فرد غیر اهل کتاب: (بروسوی، ۶۰۰/۹؛ قطب، ۹۳/۸؛ ماتریدی، ۱۲۶/۵؛ نیز در

این باره رجوع کنید به: شایب، ۷۱)

باید دید کدامیک از این معانی، معنای درست این واژه است و دلیل صحت آن و

نادرستی دیگر معانی چیست؟

به نظر می‌رسد از میان این ۴ نظر، تنها نظر اول درست است و سه نظر بعدی نادرست

می‌باشد زیرا هیچ کدام از آنها معنای دقیق و درست واژه امی نیست.

معنای دومی که بیان شده، ویژگی درس ناخواندگان است، نه معنای «امی» زیرا

خطاب قرآن به اعراب مشرک بادیه نشین است.

معنای سوم نیز نادرست است زیرا طبق این معنا فرد «أُمّی» کسی می‌باشد که اهل

شهر مکه است و از آنجا که بر شهر مکه، «أُمّ القُری» [مادر آبادی‌ها] اطلاق شده، این

فرد، «أُمّی» محسوب می‌گردد، در حالیکه که واژه «أُمّی» نمی‌تواند به معنای شخص

منتسب به شهر مکه باشد، زیرا «أُمّ القُری» به عنوان یک اسم عام - نه اسم خاص - بر شهر

مکه اطلاق شده و از این رو، اختصاصی به شهر مکه ندارد تا صفت خاصی از آن ساخته

شود (مطهری، ۴۲).

اگر کلمه‌ای منسوب به ام القری باشد طبق قاعده ادبی باید به جای «امی»، «قروی»

گفته شود، زیرا طبق قاعده باب نسبت در علم صرف، در نسبت به مضاف و مضاف الیه،

خاصه آنجا که مضاف، کلمه «اب» یا «ام» یا «ابن» یا «بنت» باشد به مضاف الیه نسبت

داده می‌شود نه به مضاف. چنانکه در نسبت به ابوطالب، ابوحنیفه، بنی تمیم طالبی، حنفی،

تمیمی گفته می‌شود. (مطهری، ۴۲)

معنای چهارم نیز نادرست است و دلیلی برایش ارائه نشده است و از این رو صرف

یک ادعاست و این معنا از دل این واژه بر نمی‌آید.

بنابراین معنای درست «امی» در منابع تفسیری، «فرد درس ناخوانده و ناآشنا به

خواندن و نوشتن» است.

### ۳- «آمی» در منابع حدیثی

از آنجا که گنجینه روایات اسلامی، منبع بسیار ارزشمندی برای درک مفاهیم و تعابیر دینی، به ویژه تعابیر قرآنی است، خوب است معنای واژه یاد شده را از طریق روایات رسیده در این باب، مورد بررسی قرار دهیم:

با توجه به منابع حدیثی، ۴ دسته روایت مربوط به معنای این واژه قابل مشاهده است:

۱-۳- «آمی» یعنی کسی که می‌خواند ولی نمی‌نویسد؛ در برخی منابع حدیثی طبق

روایتی، امی بودن پیامبر(ص) به این معناست که ایشان می‌خوانده، ولی نمی‌نوشته است:

از ابن ابی عمیر از هشام بن سالم از حضرت ابو عبدالله امام صادق (علیه السلام) نقل

شده است: «كان النبي صلى الله عليه وآله يقرأ الكتاب ولا يكتب»<sup>۱</sup> (صدوق، ۱/۱۵۳؛

مجلسی، ۱۳۳/۱۶-۱۳۲؛ نیز نک: بحرانی، ۷/۸)

۲-۳- «آمی» یعنی کسی که اهل مکه است؛ طبق روایتی دیگر، «آمی» یعنی ایشان اهل

مکه بوده است به این صورت که: از سعد از ابن عیسی از محمد برقی از جعفر بن محمد

صوفی روایت شده است که او گفت: «سألت أبا جعفر محمد بن علي الرضا عليه السلام

فقلت: يا ابن رسول الله لم سمى النبي صلى الله عليه وآله الأمي؟ فقال: ما تقول الناس؟

قلت: يزعمون أنه إنما سمى الأمي لأنه لم يحسن أن يكتب، فقال عليه السلام: كذبوا عليهم

لعنة الله، أني ذلك والله يقول في محكم كتابه: «هو الذي بعث في الأميين رسولا منهم يتلوا

عليهم آياته ويزكيهم ويعلمهم الكتاب والحكمة» فكيف كان يعلمهم ما لا يحسن؟ والله لقد

كان رسول الله صلى الله عليه وآله يقرأ ويكتب باثنين وسبعين، أو قال: بثلاثة وسبعين لسانا،

وإنما سمى الأمي لأنه كان من أهل مكة، ومكة من أمهات القرى، وذلك قول الله عز وجل:

«لتتذر أم القرى ومن حولها»<sup>۲</sup> (صفار، ۲۲۰؛ مفید، ۲۶۳؛ صدوق، ۵۴ - ۵۳)

۱- پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) می‌خواند، ولی نمی‌نوشت.

۲- از ابو جعفر محمد بن علی امام جواد (علیه السلام) پرسیدم: ای فرزند رسول خدا! چرا پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) «آمی» نامیده شده است؟ پس ایشان فرمود: مردم در این باره نظرشان چیست؟ گفتم: معتقدند که او چون

جمله «سمی الأمی لأنه من أهل مكة ومكة من أمهات القرى» اشاره به این مساله دارد.

۳-۳ «امی» یعنی کسی که نمی‌خواند و نمی‌نویسد؛ طبق روایتی دیگر، یعنی نمی‌خوانده

و نمی‌نوشته است؛ یعنی توانایی بر این دو نداشته است: «قال رسول الله: انا امة امیة لا تقرا

و لا نکتب» (ابن ابی حاتم رازی، ۳۰۷۱/۹؛ بخاری، ۲۳۰/۲؛ اربلی، ۳۵/۱)

۴-۳ طبق روایتی دیگر، پیامبر(ص) می‌خوانده و می‌نوشته است: حسین بن علی از احمد

بن هلال از خلف بن حماد از عبدالرحمان بن الحجاج از ابوعبدالله امام صادق (علیه

السلام) نقل کرده است: «إن النبی صلی الله علیه وآله کان یقرأ ویکتب ویقرأ ما لم یکتب».

(صفار، ۲۲۱؛ مجلسی، ۱۳۴/۱۶)

### تقد و بررسی روایات

در میان این روایات، تنها روایت سوم درست است که می‌گوید پیامبر(ص) نمی‌خوانده

و نمی‌نوشته است. روایتی که می‌گوید ایشان چون اهل مکه بوده، امی نامیده شده، نادرست

است به دلایل:

۱- ایراد در ساخت صرفی آن طبق آنچه در پیش آمد و گفتیم که اسم منسوب از

کلمه مرکب «ام القری»، «قروی» است نه «امی»؛

نمی‌توانسته بنویسد، «امی» نام‌بردار شده است، پس ایشان فرمود: آنان دروغ می‌گویند، لعنت خداوند بر آنان باد، چگونه ممکن است این تصور و اعتقاد درست باشد، درحالی که خداوند در کتابش می‌فرماید: (هُوَ الَّذِي يَهْتَفُ فِي الْأُمِّيْنَ رَسُولًا مِنْهُمْ يَتْلُو عَلَيْهِمْ آيَاتِهِ وَيُزَكِّيهِمْ وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ)؛ «خداوند کسی است که در میان «امیین»، رسولی از خودشان را فرستاد تا آیات او را بر آنها تلاوت کند و پاکشان گرداند و قرآن و حکمت به آنان بیاموزد.» (الجمعه/۲)؛ چگونه پیامبر (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ) می‌تواند چیزی را که بر آن توانا نیست به مردم بیاموزد؟! به خدا سوگند که رسول خدا (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ)، به هفتاد و دو (یا هفتاد و سه) زبان می‌خواند و می‌نوشت؛ او از این رو «امی» نامیده شد که اهل مکه بود و مکه از آبادی‌های آن زمان] به شمار می‌رفت و این، همان سخن خداوند عزوجل است که فرموده است: لِيُنذِرَ أُمَّ الْقُرَى وَمَنْ حَوْلَهَا، «تا «ام القری» و اطراف آن را اِنذار دهی».

(الانعام/۹۳)

۱- پیامبر (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ) می‌خواند و می‌نوشت و نیز آنچه را که نمی‌نوشت می‌خواند.



**«قی»: درس ناخوانده یا غیر اهل کتاب؟ ۶۹**

۲- این روایت ضعف سندی دارد. به عنوان مثال در سند آن شخصی به نام «جعفر بن محمد صوفی» به چشم می‌خورد که از نظر رجالی شخصیت مهملی<sup>۱</sup> است، چرا که هیچ یک از کتب رجالی شیعه، نامی از این شخص نبرده‌اند؛ به عنوان مثال اگر به کتاب «رجال» شیخ طوسی رجوع کنید، به وضوح خواهید دید که نام این شخص در شمار اصحاب امام جواد (علیه السلام) نیامده است. (طوسی، ۳۳۹)

عزیز الله عطاردی<sup>۲</sup> نیز به این نکته اشاره کرده و می‌گوید: «گروه بسیاری از راویان معصومین (علیهم السلام)، نامشان «جعفر بن محمد» است، ولی در میان آنان محدثی با این عنوان وجود ندارد». (عطاردی، ۲۶۸)

این مسئله باعث می‌شود تا با دیده شک و عدم صحت، به این روایت نگریسته شود؛ این روایت از نظر علم‌الحديث، «مجهول لغوی»<sup>۲</sup> به شمار می‌رود، زیرا همان‌طور که گفته شد، «جعفر بن محمد صوفی» فردی است که در کتب رجالی نامی از او نیامده است.

روایت اول هم که می‌گوید ایشان نمی‌نوشته ولی می‌خوانده است، احتمالاً منظور از قرائت، تلاوت قرآن است، چرا که در غیر این صورت، با نص صریح روایت سوم که هر دو امر را از ایشان نفی می‌کنند در تعارض خواهد بود. لازم به ذکر است که سند این روایت، متصل است و روایت، به امام معصوم (علیه السلام) می‌رسد.

روایت چهارم نیز که می‌گوید ایشان می‌خوانده و می‌نوشته است، به احتمال زیاد، در زمره روایات جعلی‌غالیان است که به نظرشان نباید پیامبر (ص) از این دو ویژگی بی‌بهره باشد، در حالی که ندانسته‌اند که این راهی برای اثبات اعجاز قرآن و صحت نبوت ایشان است. در سند این روایت، احمد بن هلال است که از نظر نجاشی، شیخ طوسی و علامه حلی، غالی و مورد ذم امام حسن عسگری (ع) بوده به طوری که نجاشی درباره «أحمد

---

۱- واژه «مُهمل» یا «مجهول» برای راوی‌ای به کار می‌رود که یا نام او در کتب رجال ذکر نشده و یا اینکه اگر نامش آمده، درباره او مدح و یا ذم وارد نگشته است؛ جهت آگاهی بیشتر در این زمینه نک: میرداماد، ۱۰۴-۱۰۷.

۲- درباره این اصطلاح نک: میرداماد، ۱۰۴-۱۰۷.

بن هلال» گوید: «صالح الروایة، یعرفُ منها وَ یُنکَرُ، وَ قَدْ رُوِيَ فِيهِ ذُمُومٌ مِنْ سَيِّدِنَا أَبِي مُحَمَّدٍ الْعَسْكَرِيِّ (علیه السلام)...»<sup>۱</sup> (نجاشی، ۸۳) و نیز شیخ طوسی درباره اش گوید: «كَانَ غَالِيًا مُتَّهَمًا فِي دِينِهِ...»<sup>۲</sup> (طوسی، ۸۳) و باز شیخ طوسی در کتاب رجال خود درباره اش می گوید: «بغدادی، غالی»<sup>۳</sup> (طوسی، ۴۱۰) و نیز علامه حلی نیز در مورد او می گوید: «غال، وَرَدَ فِيهِ ذَمٌّ كَثِيرٌ مِنْ سَيِّدِنَا أَبِي مُحَمَّدٍ الْعَسْكَرِيِّ (علیه السلام)...؛ عِنْدِي أَنَّ رِوَايَتَهُ غَيْرُ مَقْبُولَةٍ»<sup>۴</sup> (حلی، ۳۲۰) توضیحاتی با این که از گذشت، مبرهن و بدیهی است که «احمد بن هلال» شخص ضعیفی است و در صحت روایت های او، باید با دیده شک و تردید نگریست.

بنابر این طبق احادیث، «امی» بودن پیامبر(ص) به معنای درس ناخوانده است که مطابق با معنای درست موجود در منابع تفسیری و لغوی است.

#### ۴- توانایی پیامبر(ص) بر خواندن و نوشتن

##### ۴-۱- بررسی دلالت آیه ۴۸ از سوره عنکبوت

نکته قابل تاملی که درباره آیه «وَمَا كُنْتُمْ تَتْلُوا مِنْ قَبْلِهِ مِنْ كِتَابٍ وَلَا تَخْطُّهُ بِيَمِينِكُمْ»<sup>۵</sup> (العنکبوت، ۴۸) وجود دارد آن است که این آیه، حاکی از عدم وقوع خواندن و نوشتن پیامبر(ص) پیش از بعثت است، نه عدم توان پیامبر(ص) بر این دو امر. اما از آنجا

۱- آنچه روایت می کند نیکوست، ولی بخشی از روایاتش مشهور و قابل پذیرش و پاره ای دیگر غیر مشهور است و به راحتی قابل پذیرش نیست؛ از سرور و مولایمان، ابومحمد امام حسن عسگری (علیه السلام)، مذمت هایی در موردش روایت شده است.

۲- او اهل «غلو» بود و به دینش اتهام وارد بود.

۳- او اهل بغداد است و «غالی» است.

۴- او اهل «غلو» است؛ مذمت های بسیاری از سرور و مولایمان، ابو محمد امام حسن عسگری (علیه السلام)، در موردش روایت شده است...؛ معتقدم که روایتش قابل پذیرش نیست.

۵- و تو هیچ کتابی را پیش از این نمی خواندی و با دست [راست] خود [کتابی] نمی نوشتی و گر نه باطل اندیشان قطعا به شک می افتادند.

که از نظر تاریخی شاهدهی نداریم تا با آن اثبات کنیم که ایشان پیش از بعثت شریفش، چیزی نوشته یا خوانده، و از سویی صراحت معنای «آمی» در عدم توانایی بر این دو امر است، پس بنا را بر عدم توانایی ایشان بر این دو امر، پیش از بعثت و نزول قرآن باید گذاشت. از سویی این آیه درباره دوران پس از بعثت، ساکت است. نکته قابل اشاره آن است که همگان بر این اتفاق دارند که ایشان تلاوت قرآن می‌نموده است ولی بحث اختلافی، بر سر خواندن مطالب غیر قرآن است که به جای تلاوت، به آنها قرائت اطلاق می‌شود که همان خواندن است.

#### ۲-۴- بررسی دلالت روایات

۱-۲-۴- روایت اول: از ابن ابی عمیر از هشام بن سالم از حضرت ابوعبدالله امام صادق (علیه السلام) نقل شده است که: «کان النبی صلی الله علیه وآله یقرؤ الكتاب ولا یکتب».<sup>۱</sup> (صدوق، ۱/۱۵۳؛ مجلسی، ۱۶/۱۳۲-۱۳۳؛ نیز نک: بحرانی، ۷/۸)

اما درباره اینکه آیا ایشان می‌توانسته بنویسند یا نمی‌توانسته، باید گفت که روایت مذکور فقط در صدد اخبار از «نوشتن» پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) است، نه چیز دیگر؛ بنابراین نمی‌توان به صراحت بیان داشت که ایشان بر «نوشتن» توانا نبوده است؛ لازم به ذکر است که سند این روایت، متصل است و روایت، به معصوم (علیه السلام) می‌رسد.

۲-۲-۴- روایت دوم: از سعد از ابن عیسی از بزنتی از ابان از حسن [بن زیاد] صیقل نقل شده است که او گفت: «شنیدم حضرت ابوعبدالله امام صادق (علیه السلام) می‌فرماید: «کان من الله عز وجل به علی نبیه صلی الله علیه وآله أنه کان أمیا لا یکتب ویقرؤ الكتاب»<sup>۲</sup> (صدوق، ۱/۱۵۳؛ مجلسی، ۱۶/۱۳۲؛ نیز نک: بحرانی، ۷/۸)

۱- پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) می‌خواند، ولی نمی‌نوشت.

۲- یکی از چیزهایی که خداوند عزوجل با آن بر پیامبرش حضرت محمد (صلی الله علیه و آله و سلم) منت نهاد، این بود که او «آمی» بود به این معنا که نمی‌نوشت، ولی می‌خواند.

این روایت در حقیقت، بیانی دیگر از روایت قبلی است که از سوی امام صادق (علیه السلام) با اندکی جایجایی در برخی الفاظ کلام، بیان گشته است؛ بنابراین، آنچه ذیل روایت پیشین مطرح شد، در اینجا نیز صادق است. لازم به ذکر است که سند این روایت نیز متصل است و به معصوم (علیه السلام) می‌رسد.

۴-۲-۳- روایت سوم: شیخ صدوق به سندش از پدرش از سعد از معاویه بن حکیم از بزنتی از یکی از اصحاب امام صادق (علیه السلام) روایت کرده است که ایشان فرمود: «کان مما من الله عزوجل علی رسول الله صلی الله علیه وآله أنه کان یقرأ ولا یکتب، فلما توجه أبو سفیان إلی أحد کتب العباس إلی النبی صلی الله علیه وآله، فجاءه الكتاب وهو فی بعض حیطان المدینه، فقرءه ولم یخبر أصحابه وأمرهم أن یدخلوا المدینه، فلما دخلوا المدینه أخیرهم»<sup>۱</sup> (صدوق، ۱۵۲/۱-۱۵۳؛ مجلسی، ۱۳۳/۱۶-۱۳۴؛ نیز نک: بحرانی، ۷/۸)

این روایت به صراحت بر این نکته تأکید می‌ورزد که پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) نامه عباس، عمویش، را خوانده است و این خود یک سند تاریخی مبنی بر تحقق و وقوع امر «خواندن» - از روی نوشته - توسط ایشان است؛ البته این روایت به صورت دیگری هم نقل شده که با روایت «شیخ صدوق» تفاوت زیادی دارد و جریان نامه عباس، عموی پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم)، را برخلاف آنچه از شیخ صدوق آوردیم، این گونه بیان می‌دارد: «وقتی نامه عباس، عموی پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم)، به ایشان رسید، مهرش را باز کرد و آن را به ابی بن کعب داد؛ پس او نامه را برای پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) خواند و پیامبر نیز از او خواست تا این ماجرا را پنهان دارد؛ سپس رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) بر سعید بن ربیع وارد شد و او را از

۱- یکی از چیزهایی که خداوند عزوجل با آن بر رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) منت نهاد این بود که ایشان می‌خواند، ولی نمی‌نوشت؛ هنگامی که ابوسفیان به سمت «أحد» حرکت کرد، عباس، عموی پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم)، نامه‌ای به پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) نوشت؛ وقتی نامه به او رسید، وی در یکی از باغ‌های اطراف مدینه بود؛ پس ایشان نامه را خواند، ولی اصحابش را از مضمون نامه آگاه نکرد و سپس دستور داد تا همه به شهر مدینه بروند؛ هنگامی که به شهر مدینه رسیدند، آنها را از مضمون آن نامه با خبر ساخت.

ماجرای نامه عباس مطلع ساخت؛ پس سعد گفت: به خدا سوگند که امیدوارم این مسئله، خیر باشد؛ پس رسول خدا (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ) از او نیز خواست تا موضوع را پنهان دارد». (حلبی، ۲۰/۲)

روایت یاد شده، هیچ اشاره‌ای به این ندارد که پیامبر (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ) نامه عباس را، خود، خوانده باشد، بلکه به تصریح روایت، این نامه را اُبی بن کعب، صحابی معروف، برای پیامبر (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ) خوانده و ایشان را از مضمونش آگاه ساخته است.

۴-۲-۴- روایت چهارم: از ابوبکبه سلولی روایت شده است: «أُنه عليه السلام قرأ صحيفة لعينته بن حصن وأخبر بمعناها»<sup>۱</sup> (علی، ۹۸/۸؛ نیز نک: قرطبی، ۳۵۲/۱۳؛ ابوحیان اندلسی، ۱۵۱/۷؛ ابن عطیه اندلسی، ۳۲۲/۴)

ظاهر این روایت نشان می‌دهد که پیامبر (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ) بر خواندن توانا بوده است؛ مضمون این خبر نیز با روایت اول و دوم یکسان و مشابه است.

۴-۲-۵- روایت پنجم: ابن ماجه از اُنس روایت کرده است: «قال رسول الله صلى الله عليه وسلم: رأيت ليلة أُسرى بي علي باب الجنة مكتوبا: الصدقة بعشر أمثالها والقرض بشمانية عشر»<sup>۲</sup> (ابن ماجه، ۸۱۲/۲؛ علی، ۹۷/۸)

آنچه از فحوای این روایت و مضمون آن برمی‌آید آن است که پیامبر (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ) بر خواندن توانایی داشته و در آن شب عزیز، این عبارت زیبا را خوانده و از آن به اصحابش خبر داده است.

۴-۲-۶- روایت ششم: از ابن عباس نقل شده است که رسول خدا (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ) فرمود: «رأيت ليلة عرج بي السماء علي باب الجنة مكتوبا لا إله إلا الله محمد

---

۱- رسول خدا (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ) صحیفه عینته بن حصن را خواند و از مفهوم و مضمون آن خبر داد.  
۲- رسول خدا (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ) فرمود: شبی که به معراج برده شدم، دیدم بر روی بهشت نوشته است که صدقه، با ده برابرش و قرض، با هجده برابرش جبران می‌شود.

رسول الله علی ولی الله الحسن والحسین صفوة الله فاطمة أمة الله علی باغضیهم لعنة الله»<sup>۱</sup>  
(حلی، ۴۵۹؛ مجلسی، ۹۵/۳۷، با اندکی تفاوت)

ظاهر حدیث یاد شده، نشان می‌دهد که پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) قادر بر خواندن بوده است. البته روایت دیگری شبیه همین روایت، به نقل از «ابی الحمراء»، وارد شده است که عبارت‌هایش با عبارات حدیث مذکور، اندکی متفاوت است؛ طبق این روایت، رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) می‌فرماید: «رأیت لیلۃ أسری بی علی العرش مكتوبا لا إله إلا الله محمد رسول الله أیدته بعلی ونصرت به»<sup>۲</sup> (کوفی، ۲۴۰/۱). این روایت نیز، نشانگر آن است که حضرت رسول اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) بر خواندن توانمند بوده است.

بنابراین همچنان‌که دیدید روایت اول، دوّم، سوم، چهارم، پنجم و ششم، همگی نشان می‌دهند که پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) می‌خوانده است. نکته‌ای که در اینجا حائز اهمیت است آن است که شش روایت مذکور، همگی ناظر به دوران پس از بعثت حضرت رسول اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) است، چرا که به تصریح بخشی از آیه (۴۸) از سوره مبارکه عنکبوت، ایشان، پیش از بعثت، چیزی نخوانده است؛ بنابراین چون فعل «خواندن»، پس از بعثت تحقق یافته، از این رو ایشان بعد از بعثت آسمانی‌اش، به قطع بر خواندن توانا بوده است؛ اما درباره اینکه آیا پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم)، پس از بعثت، چیزی نوشته است یا نه، به راحتی نمی‌توان نظر داد، چرا که طبق روایت اول، دوّم و سوم، پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم)، پس از بعثت، چیزی ننوشته است.

۱- شیی که به سوی آسمان عروج کردم و به معراج برده شدم، دیدم که روی درب بهشت نوشته: «خدایی جز خداوند یگانه نیست؛ محمد، رسول خدا؛ علی، ولی خدا؛ حسن و حسین برگزیدگان خدا و فاطمه کنیز خداست؛ لعنت خداوند بر کینه‌ورزان‌شان باد».

۲- شیی که به معراج برده شدم، دیدم که بر روی عرش نوشته: «خدایی جز خداوند یگانه نیست؛ محمد، رسول خدا است که من [خداوند] او را توسط علی (علیه السلام) مؤید داشته و یاری‌اش کرده‌ام».

در مورد روایت سوم شایان ذکر است که اگر نقل اول صحیح باشد، طبق آن، پیامبر (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ) خوانده و از این رو - بر مبنای این نقل - ایشان بر خواندن توانا بوده است و نیز اگر نقل دوم صحیح باشد، باز هم خدش‌های به توانایی پیامبر (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ) بر «خواندن» وارد نیست، چرا که «خواندن» پیامبر (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ) به تصریح دیگر روایات - که از نظر تان گذشت - تحقق یافته است. با این حال، بهتر است تا سخن امام صادق (علیه السلام) بر خبر تاریخی منقول از «السیره الحلبیه» مقدم باشد، زیرا روایات تاریخی هرچه باشد، مستنداتش، در بیشتر موارد، مُرسلات تاریخی است، درحالی که اگر معصومین (علیهم السلام) یک قضیه تاریخی را برایمان نقل کنند و ما از سلسله سندی که به امام معصوم (علیه السلام) متصلمان می‌کند مطمئن باشیم، این روایت نسبت به روایت یک تاریخ‌نگار، درباره همان قضیه تاریخی، از حجیت بیشتری برخوردار است.

سه روایت مهم دیگر وجود دارد که به بحث نوشتن پیامبر (ص) مرتبط است و اکنون به بررسی این سه می‌پردازیم:

۲-۷- روایت هفتم: طبق این روایت که به حدیث «دوات و قلم» معروف است، هنگامی که حضرت رسول اکرم (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ) واپسین لحظات و دقایق عمر شریف خویش را سپری می‌نمودند، در آن حال فرمود: «إِيتُونِي بِدَوَاةٍ وَكَيْفٍ أَكْتُبُ لَكُمْ كِتَابًا لَنْ تَضِلُّوا بَعْدَهُ أَبَدًا».<sup>۱</sup> (مجلسی، ۱۳۵/۸۶)

این حدیث به ۱۴ نقل دیگر نیز، عموماً با اندکی تفاوت، روایت شده است.<sup>۲</sup>

---

۱- «مرکب» و «کتف» (استخوان شانه شتر که رویش می‌نویسند) برابم بیاورید تا نامه‌ای برایتان بنویسم که هرگز، پس از آن، گمراه نگردید.

۲- «إِيتُونِي بِدَوَاةٍ وَكَيْفٍ أَكْتُبُ لَكُمْ كِتَابًا لَا تَضِلُّوا بَعْدَهُ» (مفید، ارشاد: ۸۴/۱)؛ «إِيتُونِي بِدَوَاةٍ وَكَيْفٍ لِأَكْتُبُ لَكُمْ فِيهِ كِتَابًا لَنْ تَضِلُّوا بَعْدَهُ أَبَدًا» (حلی، ۴۶۹/۲)؛ «إِيتُونِي بِدَوَاةٍ وَفِرَاسٍ لِأَوْصِي» (حلی، ۷۹)؛ «إِيتُونِي بِكَيْفٍ أَكْتُبُ لَكُمْ فِيهِ كِتَابًا لَنْ تَضِلُّوا بَعْدِي وَ لَنْ تَخْتَلِفُوا بَعْدِي» (ابن قیس کوفی، ۳۲۴)؛ «إِيتُونِي بِصَحِيفَةٍ وَ دَوَاةٍ أَكْتُبُ لَكُمْ كِتَابًا لَا تَضِلُّوا بَعْدِي» (ابن شاذان، ۳۵۹)؛ «إِيتُونِي بِكَيْفٍ أَكْتُبُ لَكُمْ كِتَابًا لَا تَضِلُّوا بَعْدَهُ أَبَدًا» (ابن شاذان، ۳۵۹)؛ ابن طاووس، ۵۲۱.

به جز یک نقل (حلی، ۷۹)، در ۱۳ نقل دیگر، فعل «اُکْتُبُ»[: بنویسم] به شکل یکسان و به طور مشترک آمده است؛ تنها در دو نقل، فعل مذکور به صورت «لِاُکْتُبُ»[: تا بنویسم] آمده که از نظر معنایی تفاوت چندانی با فعل «اُکْتُبُ» ندارد، زیرا فعل «اُکْتُبُ» مجزوم به سکون است، چرا که جواب شرط برای فعل «ایتنوی» است و از طرفی، فعل «لِاُکْتُبُ» فعل منصوب است، زیرا «لام» ناصبه بر سر آن آمده است (حلی، ۴۶۹/۲؛ مجلسی، ۴۶۸/۲۲)؛ ترجمه این دو فعل، در هر صورت، می‌شود: «بنویسم»؛ بنابراین فعل یاد شده، به ظاهر حاکی از آن است که پیامبر (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آله وَ سَلَّمَ) توانایی نوشتن را داشته است. در مورد این روایت باید گفت که هر چند ظاهر فعل «اُکْتُبُ» نشان می‌دهد که پیامبر (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آله وَ سَلَّمَ) قصد نوشتن داشته، ولی به چند نکته باید توجه داشت:

الف) روش و شیوه پیامبر (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آله وَ سَلَّمَ) در اداره حکومت، به صورتی بوده که هر وقت می‌خواست نام‌های برای کسی بنویسد از کاتبان خویش می‌خواست تا برایش بنویسند و ایشان تنها بر آنها، مضمون نامه و مطالب آن را إِمْلَاء می‌کرده است؛ از این رو با توجه به شیوه‌ای که رسول خدا (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آله وَ سَلَّمَ) هنگام نگارش مکتوبات و نامه‌ها در پیش می‌گرفته، اینجا نیز منظورشان از «اُکْتُبُ» به احتمال زیاد این بوده است که ایشان می‌خواستند تا بر فردی کاتب إِمْلَاء کند و او بنگارد؛ بنابراین رسول خدا (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آله وَ سَلَّمَ)، به صورت مجازی، «نوشتن» را به خویش نسبت داده و نمی‌توان از این روایت و نقل‌های گوناگونش برداشت کرد که ایشان بر نوشتن توانا بوده است.

---

«إِيتُونِي بِدَوَاةٍ وَ بِيْاضِ اُكْتُبٍ لَكُمْ مَا لَا تَضِلُّونَ بَعْدَهُ اَبْدًا» (طبری امامی، ۴۸۰)، «إِيتُونِي بِدَوَاةٍ وَ قَلَمٍ (أَوْ كَيْفٍ) اُكْتُبٍ لَكُمْ كِتَابًا لَنْ تَضِلُّوا بَعْدَهُ اَبْدًا» (مفید، اوائل المقالات: ۴۰۶)؛ «إِيتُونِي بِدَوَاةٍ وَ كَيْفٍ لِاُكْتُبٍ لَكُمْ كِتَابًا لَا تَضِلُّوا بَعْدَهُ اَبْدًا» (مجلسی، ۴۶۸/۲۲)، «إِيتُونِي بِكَيْفٍ اُكْتُبٍ لَكُمْ كِتَابًا لَا تَضِلُّوا بَعْدَهُ وَ لَا تَخْتَلِفُوا بَعْدَهُ» (مجلسی، ۴۹۷/۲۲)؛ «إِيتُونِي بِالْكِتِفِ وَ الدَّوَاةِ، اُكْتُبٍ لَكُمْ كِتَابًا لَا تَضِلُّوا بَعْدَهُ اَبْدًا» (خلیلی، ۱۱۴)؛ «إِيتُونِي اُكْتُبٍ لَكُمْ كِتَابًا لَا تَضِلُّونَ بَعْدَهُ اَبْدًا» (صنعانی، ۳۶۱/۱۰)؛ «إِيتُونِي اُكْتُبٍ لَكُمْ كِتَابًا لَنْ تَضِلُّوا بَعْدَهُ اَبْدًا» (حمیدی، ۲۴۲/۱)؛ «إِيتُونِي بِدَوَاةٍ وَ قِرْطَاسٍ اُكْتُبٍ لَكُمْ كِتَابًا لَا تَضِلُّونَ بَعْدَهُ اَبْدًا». (طوسی، ۲۱۹/۱)



ب) اگر اندکی تسامح به خرج دهیم و این احتمال را که ایشان خواسته به دست خویش بنویسد بپذیریم، باز هم باید گفت که این چنین گمانی با واقعیت نمی‌سازد، زیرا پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) در بستر بیماری بوده و از این رو نمی‌توانسته خودش، به تنهایی، اقدام به نوشتن کند؛ پس چون از وضعیت جسمی مناسبی برخوردار نبوده، به قطع، منظورش از «نوشتن»، «دستور به نوشتن» بوده است، یعنی درصدد بوده تا پس از فراهم آمدن ابزار نوشتاری، به یکی از کاتبان خویش املاء کند و او بنویسد؛

«لخضر شایب» نیز این نکته را مورد تأکید قرار داده و می‌گوید که دلیل دیگری وجود دارد مبنی بر اینکه منظور رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) از «نوشتن»، املاء بر کاتب بوده تا او بنویسد؛ این دلیل، قوی‌تر از دلیل «إسناد مجازی» است و آن این است که رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) در بستر بیماری بوده است، بنابراین چگونه می‌توانسته - با وجود درد شدیدی که به تصریح روایات، از آن رنج می‌برده - چیزی به دست خویش بنویسد؟! (شایب، ۳۲)

بنابراین، این روایت نمی‌تواند شاهی برای این باشد که پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) پس از بعثت شریفش بر امر «نوشتن» توانا بوده و چیزی نوشته است.

۴-۲-۸- روایت هشتم: طبق برخی روایات تاریخی، در قضیه صلح حدیبیه، پیامبر(ص)، صلح نامه را نوشته است؛ به عنوان نمونه علامه مجلسی (رحمه الله) در «بحار الانوار» به نقل از «جامع الأصول»، از «براه بن عازب» درباره داستان «حدیبیه» آورده است: «فَأَخَذَ رَسُولُ اللَّهِ وَ لَيْسَ يَحْسِينُ أَنْ يَكْتُبَ فَكَتَبَ: هَذَا مَا قَاضَى عَلَيْهِ مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ...»<sup>۲</sup> (مجلسی، ۳۷۲/۲۰)

---

۱- پس رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) نامه را گرفت و، درحالی که نمی‌توانست بنویسد، نوشت: این، صلح‌نامه‌ای است مبنی بر اینکه محمد بن عبدالله.

۲- نیز نک: بخاری، ۳/ ۱۶۸: «فَأَخَذَ رَسُولُ اللَّهِ (صلی الله علیه و آله و سلم) الكتاب فكتب: هذا ما قاضى عليه محمد بن عبدالله»، به نقل از «براه بن عازب» همان، ۵/ ۸۵: «فَأَخَذَ رَسُولُ اللَّهِ (صلی الله علیه و آله و سلم) الكتاب و ليس

درباره این روایت باید به این نکته توجه داشت که عبارت «وَأَيْسَ يَخْسِنُ أَنْ يَكْتَبَ فَكَتَبَ»<sup>۱</sup>، تنها در روایت «براه بن عازب» آمده است - همچنانکه از مجلسی - به نقل از «جامع الأصول»-، «بخاری» در دو مورد، «بیهقی»، «مسلم» و «ابن ابی شیبیه» نقل شد؛ ولی در غیر از روایت «براه بن عازب» می بینید که آمده است: «قال المسلمون: لا تَمَحُّهَا، فَأَمَرَ رَسُولُ اللَّهِ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ) أَنْ يَكْفُوا وَآمَرَ عَلِيًّا فَكَتَبَ: بِاسْمِكَ اللَّهُمَّ مِنْ مُحَمَّدٍ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ»<sup>۲</sup> (یعقوبی، ۵۴/۲) یا «فَقَالَ لَهُ النَّبِيُّ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ): أُمِّهَا يَا عَلِي، فَقَالَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ! إِنَّ يَدِي لَا تَنْطَلِقُ بِمَحْوِ اسْمِكَ مِنَ النَّبُوَّةِ، فَقَالَ: «ضَعْ يَدِي عَلَيْهَا» فَفَعَلَ فَمَحَاها رَسُولُ اللَّهِ بِيَدِهِ وَقَالَ لِأَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ (عَلِيهِ السَّلَام): «سْتَدْعِي إِلَى مِثْلِهَا فَتَجِيبُ وَأَنْتَ عَلِيٌّ مَضْضٌ»<sup>۳</sup>، ثُمَّ تَمَّمَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ (عَلِيهِ السَّلَام) الْكِتَابَ»<sup>۴</sup> (مفید، ارشاد:

یحسن یکتب فکتب: هذا ما قاضى محمد بن عبدالله»، به نقل از «براه بن عازب»؛ دارمی، ۲۳۷/۲ - ۲۳۸؛ بیهقی، ۴۲/۷؛ مسلم، ۱۷۴؛ «فقال رسول الله (صلى الله عليه وآله وسلم): أرنى مكانها فأراه مكانها فمحاها وكتب: بن عبدالله»؛ شيبه آن در: متقى هندی، ۴۷۴/۱۰؛ ابن ابی شيبه، ۵۰۸/۸؛ مجلسی، ۳۵۲/۲۰؛ «فمحا رسول الله (صلى الله عليه وآله وسلم) بيده ثم كتب: هذا ما قاضى عليه محمد بن عبدالله»؛ ابن حنبل، ۲۹۸/۴.

۱- درحالی که نمی توانست بنویسد، نوشت.

۲- مسلمانان گفتند: «رسول الله» را پاک نکن؛ ولی رسول خدا (صلى الله عليه وآله وسلم) دستور داد تا مسلمانان دست از پافشاری بردارند؛ سپس به علی (علیه السلام) دستور داد تا بنویسد و او نوشت: خداوندا! با نام تو؛ از «محمد بن عبدالله».

۳- این جمله اشاره دارد به اینکه وقتی امام علی (علیه السلام) دستور داد تا نامه صلح میان او و اهل شام نوشته شود، فرمود: بنویسد: «بسم الله الرحمن الرحيم هذا كتاب بين علي أمير المؤمنين وبين معاوية بن ابي سفيان»؛ [به نام خداوند بخشنده مهربان، این، نامه صلحی است میان «علی امیرالمؤمنین» و «معاویه بن ابی سفیان»؛ سپس «معاویه» و «عمر بن العاص» گفتند: «اگر قبول داشتیم که تو امیر و پیشوای مؤمنان هستی با تو نمی جنگیدیم»، سپس علی (علیه السلام) گفت: «آنچه آنها می گویند بنویسد»؛ علی (علیه السلام) گوید: «در آنجا دانستم که حرف رسول خدا (صلى الله عليه وآله وسلم) [در روز صلح حدیبیه] راست بود و تحقق یافت»؛ مجلسی، ۳۵۷/۲۰.

۴- پیامبر (صلى الله عليه وآله وسلم) به علی (علیه السلام) گفت: ای علی! «رسول الله» را پاک کن؛ پس علی (علیه السلام) گفت: ای رسول خدا! دستم به پاک کردن این اسم شما که نشانگر نبوت شماست نمی رود؛ پس رسول خدا (صلى الله عليه وآله وسلم) فرمود: دستم را روی کلمه «رسول الله» بگذار؛ پس علی (علیه السلام) این کار را کرد؛ پس پیامبر (صلى الله عليه وآله وسلم) کلمه «رسول الله» را با دست خویش پاک کرد و به امیرالمؤمنین (علیه السلام)

۱۲۱/۱: ابن حنبل، ۳۴۲/۱؛ عسقلانی، ۳۸۷/۷) یا «فَقَالُوا: وَاللَّهِ مَا نَخْتَلِفُ إِلَّا فِي هَذَا، فَقَالَ: مَا أَكْتُبُ؟ فَقَالُوا: اإِنْتَسِبَ فَأَكْتُبَ مُحَمَّدَ بْنَ عَبْدِ اللَّهِ، قَالَ: وَ هَذِهِ حَسَنَةٌ، أُكْتُبُوهَا فَكْتُبُوهَا»<sup>۱</sup> (ابن ابی شیبیه، ۵۰۶/۸، به نقل از «هشام» از پدرش؛ همانجا، ۵۱۲، به نقل از «أنس»؛ همان، ۵۱۴، به نقل از «أیاس بن سلمة» از پدرش؛ ابن حنبل، ۲۶۸/۳، به نقل از «أنس»؛ همان، ۸۷/۴، به نقل از «عبدالله بن المغفل»؛ همانجا، ۳۲۵؛ همانجا، ۳۳۰؛ مجلسی، ۳۵۷/۲۰) یا عباراتی شبیه این عبارت‌ها.

بنابراین با توجه به مطالب بیان شده، مجالی جهت تمسک به کلام براء بن عازب - در اثبات اینکه پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) به دست خویش نوشته است - باقی نمی‌ماند و از سوی دیگر هیچ نیازی به تأویل ابوالولید باجی مالکی<sup>۲</sup> و ابن خلدون<sup>۳</sup> وجود

---

گفت: به زودی برای تو نیز چنین مسئله‌ای رخ خواهد داد و تو، با اینکه برایت بسیار دردناک است، خواهی پذیرفت؛ سپس امیرالمؤمنین (علیه السلام) نامه را به پایان رساند.

۱- مخالفان گفتند: به خدا سوگند که ما فقط با نوشتن کلمه «رسول الله» مخالفیم؛ پس پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمود: چه بنویسم؟ پس گفتند: نام خودت و پدرت را بنویس، یعنی بنویس: محمد بن عبدالله؛ پس پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمود: این خوب است، پس بنویسید؛ پس کاتبان نوشتند «محمد بن عبدالله».

۲- دحلان و حلبی می‌گویند: «برخی افراد، به ظاهر این حدیث [که از بخاری نقل شده] تمسک جسته و گفته‌اند که پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم)، در روز صلح حدیبیه، - با اینکه نمی‌توانسته بخواند یا بنویسد - با دست خویش نوشته، تا به عنوان معجزه‌ای از ایشان باشد؛ ابوالولید باجی مالکی، این مسئله را نوعی معجزه دانسته است؛ علمای اندلس در زمانش، حرف او را انکار کردند و گفتند که این، مخالف قرآن است؛ پس «باجی» با آنها مناظره کرد و به آنان نشان داد که این مسئله، با مضمون آیه: (وَ مَا كُنْتَ تَتْلُو مِنْ قَبْلِهِ مِنْ كِتَابٍ وَ لَا تَخْطُ بِمِیْنِكَ إِذًا لَرَتَابَ الْمُعْطُوبُونَ) (المنکبوت/۴۸) منافات ندارد، زیرا نفی خواندن و نوشتن، مقید به پیش از نزول قرآن و پیش از تحقق یافتن آرزو و خواسته پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) است، اما پس از نزول قرآن مانعی ندارد که نوشتن را بدون معلم - به صورت معجزه‌آسا - فرا گرفته باشد، ولی بیشتر علماء برآنند که روایتی که بیان می‌کند ایشان نامه را به دست خویش گرفته و نوشته است، همگی باید حمل بر ایجاز شود، یعنی ایشان به «کاتب» دستور فرموده تا بنویسد. (حلبی، ۲۴/۳؛ همانجا، ۲۱۴/۲)

۳- «سپس رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) به علی (علیه السلام) دستور داد تا آن را پاک کند، ولی او امتناع ورزید؛ بنابراین، ایشان نامه را به دست خویش گرفت و آن [: رسول الله] را پاک کرد و نوشت: «محمد بن عبدالله»؛ نباید در ذهن شما درباره این «نوشتن»، شک و تردیدی بیفتد، زیرا این مسئله، در [زمره اخبار] صحیح ثبت شده است و تصور اینکه «نوشتن» پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم)، باعث خدشه در معجزه [أَمِیت] ایشان است، باطل

نخواهد داشت؛ همچنان که دیدید، ثابت گشت که پیامبر (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ) به علی (علیه السلام) دستور نوشتن داده و او طبق سخن پیامبر (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ) و فرمان ایشان نگاشته است.

در اینجا سؤال دیگری باقی می ماند و آن این است که چرا ایشان از علی (علیه السلام) درخواست کرده تا انگشت مبارکش را روی کلمه «رسول الله» بگذارد تا سپس ایشان آن را پاک کند؟

پاسخ این سؤال با دقت در نقل های گوناگون واقعه «صلح حدیبیه» مشخص و روشن می گردد؛ همان طور که در پیش آمد، اختلافات چشم گیری در میان نقل های این واقعه قابل مشاهده است؛ یکی از روایاتی که در پیش نقل شد، روایتی است که نشان می دهد که پیامبر (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ) از علی (علیه السلام) درخواست کرده تا انگشتش را روی کلمه «رسول الله» بگذارد؛ در «صحیح مسلم» آمده است: «... فَقَالَ رَسُولُ اللهِ (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ): أَرِنِي مَكَانَهَا، فَأَرَاهُ مَكَانَهَا فَمَحَاهَا وَكَتَبَ: ابْنُ عَبْدِ اللهِ...»<sup>۱</sup> (مسلم، ۱۷۴/۵)

در روایاتی دیگر، فرازهایی شبیه فراز یاد شده آمده است:

الف) در کتاب الإرشاد شیخ مفید، فراز یاد شده، به این صورت است: «... قَالَ لَهُ: فَضَعْ يَدِي عَلَيْهَا فَفَعَلَ فَمَحَاهَا رَسُولُ اللهِ (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ) بِيَدِهِ...»<sup>۲</sup> (مفید، ارشاد: ۱۲۱/۱)

است، زیرا اگر این «نوشتن»، بدون شناخت نسبت به وضع حروف و قانون های نگارش و شکل های [گوناگون] آن صورت پذیرفته باشد، «أُمِّيَّة» پیامبر (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ) همچنان باقی است؛ این نوشتن خاص، یکی از معجزات بوده است.» (ابن خلدون، ۳۵/۲)

۱- رسول خدا (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ) به علی (علیه السلام) فرمود: جای کلمه «رسول الله» را به من نشان بده، پس علی (علیه السلام) جای آن را به ایشان نشان داد؛ پس ایشان آن را پاک کرد و به جایش نوشت «ابن عبدالله».

۲- رسول خدا (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ) به علی (علیه السلام) فرمود: دستم را روی کلمه «رسول الله» بگذار؛ پس علی (علیه السلام) این کار را کرد؛ پس رسول خدا (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ) آن را با دستش پاک نمود.

ب) در کتاب إعلام الوری بأعلام الهدی اثر طبرسی، فراز یاد شده، این گونه است: «... قال: فَضَع يَدِي عَلَيْهَا، فَمَحَاها رَسُولُ اللَّهِ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ) بِيَدِهِ...»<sup>۱</sup> (مجلسی، ۳۶۲/۲۰)

ظاهر این سه روایت به نوعی نشان می‌دهد که رسول خدا (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ) نمی‌توانسته بخواند و از این رو از علی (علیه السلام) درخواست کرده تا جای کلمه «رسول الله» را به ایشان نشان دهد؛ اما باید به این نکته توجه داشت که روایات مذکور، به صورت‌های دیگری نیز نقل شده که به شرح ذیل است:

۱- در روضة الكافی نوشته مرحوم کلینی، در بخشی از جریان «صلح حدیبیه» آمده است: «قال: «وَاكْتُبْ هَذَا مَا قَاضَى رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ بِرَأْسِهِ». فَقَالَ سَهِيلٌ: فَعَلَى مَا تَقَاتَلَكُ يَا مُحَمَّدُ؟ فَقَالَ: «أَنَا رَسُولُ اللَّهِ وَأَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ». فَقَالَ النَّاسُ: أَنْتَ رَسُولُ اللَّهِ، قَالَ: اكْتُبْ، فَكُتِبَ هَذَا مَا قَاضَى عَلَيْهِ مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ...»<sup>۲</sup> (مجلسی، ۳۶۸/۲۰)

۲- در الخرايج و الجرايج راوندی در بخشی از جریان صلح حدیبیه، به نقل از امام علی (علیه السلام)، آمده است: «فَكُنْتُ أَنَا الَّذِي كُتِبَ، فَكُتِبَتْ: «بِاسْمِكَ اللَّهُمَّ هَذَا كِتَابُ بَيْنِ مُحَمَّدٍ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَبَيْنَ قُرَيْشٍ» فَقَالَ سَهِيلُ بْنُ عَمْرٍو: لَوْ أَقْرَرْنَا أَنْكَ رَسُولِ اللَّهِ لَمْ يَنْزَاعَكَ أَحَدٌ، فَقُلْتُ: بَلْ هُوَ رَسُولُ اللَّهِ وَإِنْكَ رَاعِمٌ، فَقَالَ لِي رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: «اَكْتُبْ لَهُ مَا أَرَادَ...»<sup>۳</sup> (مجلسی، ۳۵۷/۲۰)

---

۱- رسول خدا (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ) به علی (علیه السلام) فرمود: دستم را روی کلمه «رسول الله» بگذار؛ سپس رسول خدا (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ) با دستش آن را پاک نمود.

۲- رسول خدا (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ) به علی (علیه السلام) فرمود: «بنویس که این، صلح‌نامه‌ای میان رسول الله و سهیل بن عمرو است؛ پس سهیل گفت: پس ما چرا با تو بی‌کار می‌کنیم؟<sup>۲</sup> پس پیامبر (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ) فرمود: «من رسول خدا هستم [و نیز] من، محمد بن عبدالله می‌باشم؛» سپس مردم [به عنوان اعتراض] گفتند: تو رسول خدا هستی؛ ولی پیامبر (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ) به علی (علیه السلام) فرمود: [آنچه آنان می‌گویند] بنویس؛ پس علی (علیه السلام) نوشت؛ این، صلح‌نامه‌ای میان محمد بن عبدالله...

۳- من همان شخصی بودم که [آن روز، صلح‌نامه را] نوشت؛ من نوشتم: «بِاسْمِكَ اللَّهُمَّ هَذَا كِتَابُ بَيْنِ مُحَمَّدٍ رَسُولِ اللَّهِ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ) وَبَيْنَ قُرَيْشٍ»: خداوند! با نام تو؛ این، نامه‌ای میان محمد رسول خدا (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ) و قریش»

۳- طبرسی در مجمع البیان به نقل از محمد بن اسحق بن بشار، در بخشی از داستان «صلح حدیبیه» می‌نگارد: «فقال له رسول الله صلى الله عليه وآله: «اكتب هذا ما صالح عليه محمد بن عبد الله سهيل بن عمرو» فجعل على عليه السلام يتلأأ ويأبى أن يكتب إلا محمد رسول الله صلى الله عليه وآله، فقال رسول الله صلى الله عليه وآله: «فإن لك مثلها تعطئها وأنت مضطهد» فكتب ما قالوا...»<sup>۱</sup> (مجلسی، ۳۳۵/۲۰)

پرواضح است که در هیچ‌یک از این سه نقل، نیامده است که رسول خدا (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ) از علی (علیه السلام) خواسته تا انگشتش را روی کلمه «رسول الله» بگذارد تا ایشان آن را پاک نماید؛ بنابراین، ایراد و خدشه‌ای که در این خصوص به دیگر روایات وارد است، به این سه روایت وارد نیست و ناگزیر باید به این سه روایت و به ویژه فراز مذکورشان، وقعی بیشتر نهاد و این سه خبر را بیشتر به درجه اعتبار و صحّت نزدیک دانست، زیرا در غیر این صورت، توانایی پیامبر (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ) بر خواندن زیر سؤال می‌رود و این، مطلوب نیست، زیرا طبق روایات و احادیث صریح دیگر، قطعیت توانایی پیامبر (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ) بر خواندن - پس از بعثت - اندکی پیش، مورد اثبات قرار گرفت.

۴-۹- روایت نهم: از پیامبر (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ) روایت شده است که ایشان به یکی از کاتبانش فرمود: «ألقِ الدواة، و حرف القلم، و أنصب الباء، و فرق السین، و لاتعور المیم،

علیه و آله و سلم) و قریش است! پس سهیل بن عمرو گفت: اگر ما رسول بودن و رسالت تو را می‌پذیرفتیم و به آن اعتراف داشتیم، هیچ‌کس با تو نمی‌جنگید؛ من گفتم: او رسول خداست و همانا تو خوار و ذلیل هستی؛ پس رسول خدا (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ) به من فرمود: آنچه او می‌خواهد برایش بنویس.

۱- رسول خدا (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ) به علی (علیه السلام) گفت: «بنویس: این، صلح‌نامه‌ای میان «محمد بن عبدالله» و «سهیل بن عمرو» است!» پس علی (علیه السلام) مقداری درنگ کرد، زیرا نمی‌خواست چیزی غیر از «محمد رسول الله» بنویسد؛ پس رسول خدا (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ) فرمود: «برای تو نیز چنین مسئله‌ای رخ خواهد داد و تو با اینکه بسیار برایت دردناک است، خواهی پذیرفت!» پس علی (علیه السلام) آنچه را که آنان می‌خواستند نوشت.

وحسن الله، ومد الرحمن، وجود الرحيم وضع قلمک علی اذنک الیسری فإنه أذکر لک»<sup>۱</sup>.

(مجلسی، ۱۵۲/۲؛ همانجا، ۳۴/۸۹؛ سمعانی، ۱۸۸، با اندکی تفاوت؛ سیوطی، ۱۰/۱)

توجه به روایت یاد شده، این نکته را روشن می‌سازد که رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) اهتمام فراوان و دقیقی به مسئله نوشتن داشته و از کاتب خود خواسته تا تمام توصیه‌های او را رعایت کند. این مواردی که رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) بر روی آنها تأکید می‌ورزد، همگی نشان می‌دهد که ایشان با شیوه نگارش آشنا بوده و خطّ خوب از بد را تشخیص می‌داده است.

در مورد این روایت این نکته مهم است که تا کسی از شیوه‌های نگارش و کتابت آگاه نباشد، نمی‌تواند میان خط خوب و بد تمایز قائل شود و آن دو را از یکدیگر تشخیص دهد؛ بنابراین روایت مذکور، شاهدهی بسیار مهم و حیاتی در بحث آشنایی پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) با نگارش است، زیرا پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) به کاتب خویش تمامی ظرایف نوشتاری را - به ویژه در نگارش آیه شریفه «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ» - مورد عنایت و توجه قرار داده و به نگارنده خویش تأکید فراوان ورزیده که آن‌گونه که ایشان می‌فرماید بنگارد و آن‌طور که ایشان بیان می‌کند از ابزار و ادوات نوشتاری بهره جوید؛ جواد علی در المفصل فی تاریخ العرب قبل الإسلام پس از نقل روایتی شبیه به روایت مزبور می‌گوید: «آیا تصوّر پذیر است که تأکید بر این ویژگی‌های نگارشی، این نامیدن حروف و این اطلاعات، از مردی «آمی» - که نمی‌تواند بخواند و بنویسد - صدور یابد؟!»، (علی، ۱۰۳/۸)

بنابراین، روایت یاد شده نشان می‌دهد که پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) با امر نگارش آشنا بوده و بر آن قادر بوده و بر ظرایف آن، تأکید و تصریح می‌ورزیده است.

---

۱- در مرکّب لیفه بگذار؛ قلم را به صورت کج، بُرُش بزن؛ حرف «باء» [در «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ»] را بکش؛ «سین» را باز بنویس؛ مهم را شکم نده؛ «الله» را نیکو بنویس؛ «رحمان» را بکش؛ «رحیم» را نیکو بنویس؛ قلمت را بر گوش چپ بگذار، زیرا این کار، یاد آورنده‌تر برای توست.

پس پیامبر (ص) پس از بعثت بر خواندن و نوشتن توانمند بوده ولی تنها فعل خواندن از ایشان به وقوع پیوسته است.

در پایان شایسته است به این نکته اشاره شود که برخی مفسران، واژه «اکتتب» در آیه «وَقَالُوا أَأُطِیرُ الْأَوَّلِينَ اَکْتَتَبَهَا فَهِيَ تُمَلَّى عَلَیْهِ بُکْرَةً وَأَصِیلاً» (الفرقان، ۵) را به معنای «نوشت» (طوسی، ۴۷۲/۷؛ رازی، ۱۹۴/۱۴؛ زمخشری، ۳۳۲/۴؛ ابوحیان آندلسی، ۴۴۱/۶؛ مکارم شیرازی، ۲۳/۱۵) و برخی به معنای «درخواست نوشتن کرد» (طبری، ۴۰۱/۱۷؛ فخرالدین رازی، ۴۳۳/۸؛ طباطبائی، ۱۹۶/۱۵؛ فضل الله، ۱۴/۱۷) گرفته‌اند، ولی باید گفت که «اکتتب» به همان معنای «استکتب» (طلب نوشتن کرد) است زیرا تهمت مشرکان و کفار و تکذیب کنندگان قرآن بر پیامبر (ص) این نبوده که او آن مطالب را به دست خود می‌نوشته، چراکه آنها می‌دانسته‌اند که ایشان بر خواندن و نوشتن توانا نیست، بلکه معتقد بودند که ایشان از کس یا کسانی درخواست کرده تا برایش افسانه‌های پیشینیان را بنویسند و بر او بخوانند تا او آن را به عنوان قرآن به مردم معرفی کند.

## نتایج مقاله

از آنچه تا اینجا بیان شد نتایج ذیل حاصل است:

- ۱- «می» به معنای درس ناخوانده و فرد ناتوان بر خواندن و نوشتن است، نه شخص عرب مشرکی که کتاب آسمانی نداشته باشد یا فردی که منسوب به «أُمّ الْقُرَی» یعنی شهر «مکه» باشد یا فرد غیر اهل کتاب.
- ۲- با توجه به شواهد قرآنی، روایی و تاریخی، می‌توان به این نتیجه رسید که پیامبر (ص) پیش از بعثت قادر بر امر خواندن و نوشتن نبوده و نزد کسی برای یادگیری خواندن و نوشتن نرفته است.

۱- و گفتند افسانه‌های پیشینیان است که درخواست کرده تا آنها را برایش بنویسند و آنها صبح و شام بر او املامی شود.



۳- با توجه به شواهد قرآنی، روایی و تاریخی، باز می‌توان به این نتیجه رسید که پیامبر (ص) پس از بعثت قادر بر خواندن و نوشتن شده است. نیز پیامبر (ص) پس از بعثت در مواردی خوانده ولی در هیچ موردی نوشته است.

### کتابشناسی

۱- قرآن کریم.

۲- آلوسی، سید محمود، روح المعانی، به تحقیق و تعلیق و تصحیح شیخ محمد أحمد آمد و شیخ عمر عبدالسلام سلامی، بیروت، دار احیاء التراث العربی، الطبعة الأولى، ۱۴۲۰ هـ.ق.

۳- ابن ابی حاتم رازی، عبدالرحمان، تفسیر القرآن العظیم مسنداً عن رسول الله (ص) و الصحابه و التابعین، به تحقیق أسعد محمد طیب، بیروت، المكتبة العصریه، ۱۴۱۹ هـ.ق.

۴- ابن ابی شیبہ، عبدالله بن محمد بن ابراهیم، الكتاب المصنّف فی الأحادیث و الآثار، به تحقیق سعید محمد اللحام، بیروت، دارالفکر، الطبعة الأولى، ۱۴۰۹ هـ.ق.

۵- ابن انباری، محمد بن قاسم، کتاب الأضداد، به تحقیق محمد ابوالفضل ابراهیم، صیدا- بیروت، المكتبة العصریه، ۱۴۰۷ هـ.ق.

۶- ابن حنبل، أحمد (بی تا)، المسند، بیروت، دارصادر.

۷- ابن خلدون، عبدالرحمن بن محمد (بی تا)، تاریخ ابن خلدون، بیروت، مؤسسه الأعلمی للمطبوعات، الطبعة الرابعة.

۸- ابن شانان، فضل (بی تا)، الإيضاح، به تحقیق سید جلال‌الدین الحسینی الأرموی، [بی جا]: [بی نا].

۹- ابن طاووس، سید علی بن موسی، الیقین فی إمره امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب (ع)، به تحقیق الأنصاری، قم، مؤسسه دارالکتاب الجزائری، الطبعة الأولى، ۱۴۱۳ هـ.ق.

۱۰- ابن عطیه، قاضی ابومحمد عبدالحق بن غالب، المحرّر الوجیز فی تفسیر الکتاب العزیز، به تحقیق عبدالسلام عبدالشافی محمد، بیروت، دارالکتب العلمیه، الطبعة الأولى، ۱۴۲۲ هـ.ق.

۱۱- ابن فارس، احمد، معجم مقاییس اللغه، به تحقیق ابراهیم شمس‌الدین، بیروت، دارالکتب العلمیه، ۱۴۲۲ هـ.ق.

۱۲- ابن قیس کوفی، ابوصادق سلیم (بی تا)، کتاب سلیم، به تحقیق الشیخ محمد باقر الأنصاری الزنجانی الخوئینی، [بی جا]: [بی نا].

- ۱۳- ابن کنیر دمشقی، ابوالفداء (بی تا)، تفسیر القرآن العظیم، به ضبط حسین بن ابراهیم زهران، بیروت، دارالکتب العلمیه.
- ۱۴- ابن ماجه، محمد بن یزید (بی تا)، السنن، به تحقیق محمد فؤاد عبدالباقی، بیروت، دارالفکر.
- ۱۵- ابن منظور، محمد بن مکرم، لسان العرب، بیروت، دار صادر- دار بیروت، ۱۳۸۸ هـ.ق.
- ۱۶- أندلسی، ابوحیان محمد بن یوسف، البحر المحیط، به تحقیق شیخ عادل احمد عبدالموجود و شیخ علی محمد معوض، الطبعة الأولى، ۱۴۲۲ هـ.ق.
- ۱۷- إربلی، علی بن عیسی بن ابی الفتح، کشف الغمّه، قم، منشورات الشریف الرضی، ۱۴۲۱ هـ.ق.
- ۱۸- بحرانی، سیّد هاشم، البرهان فی تفسیر القرآن، به تحقیق و تعلیق لجنه من العلماء و المحققین الأخصائین، بیروت، مؤسسه الأعلمی للمطبوعات، الطبعة الأولى، ۱۴۱۹ هـ.ق.
- ۱۹- بخاری، محمد بن اسماعیل، صحیح، بیروت، دارالفکر، ۱۴۰۱ هـ.ق.
- ۲۰- بروسوی، شیخ اسماعیل، روح البیان، به تعلیق و تصحیح الشیخ احمد عبید و عنایه، بیروت، دار إحياء التراث العربی، ۱۴۲۱ هـ.ق.
- ۲۱- جوهری، اسماعیل بن حمّاد، الصحاح تاج اللّغه و صحاح العربیّه، به تحقیق احمد عبدالغفور العطار، بیروت، دارالعلم للملایین، ۱۹۹۰ م.
- ۲۲- حلّی، علی بن برهان الدین (بی تا)، السیره الحلّیّه، بیروت، المکتبه الإسلامیّه لصاحبها الحاج ریاض شیخ.
- ۲۳- حلّی، حسن بن یوسف بن مطهر (بی تا)، تذکره الفقهاء، المکتبه الرضویّه لإحياء الآثار الجعفریّه، [بی جا].
- ۲۴- همو، خلاصه الأقوال، به تحقیق شیخ جواد قیومی، قم، مؤسسه نشر الثقافه، ۱۴۱۷ هـ.ق.
- ۲۵- همو، الرسائل السعدیّه، به تحقیق عبدالحسین محمد علی بقال، قم، کتابخانه عمومی حضرت آیه الله العظمی مرعشی نجفی، ۱۴۱۰ هـ.ق.
- ۲۶- همو، کشف الیقین فی فضائل امیر المؤمنین (ع)، به تحقیق حسین الدرگاہی، [بی جا]: [بی نا]، الطبعة الأولى، ۱۴۱۱ هـ.ق.
- ۲۷- خلیلی، جواد جعفر، السقیفه أم الفتن، [بی جا]: الإرشاد للطباعه و النشر، الطبعة الأولى، (بی تا).
- ۲۸- حمیدی، ابوبکر عبدالله بن الزبیر، المسند، به تحقیق حبیب الرحمان الأعظمی، بیروت، دارالکتب العلمیه، الطبعة الأولى، ۱۴۰۹ هـ.ق.
- ۲۹- دارمی، عبدالله بن بهرام (بی تا)، السنن، دمشق، مطبعة الاعتدال.

«آقی»: درس ناخوانده یا غیر اهل کتاب؟ ۸۷

- ۳۰- رازی، ابوالفتح حسین بن علی، روض الجنان و روح الجنان فی تفسیر القرآن، به کوشش و تصحیح: دکتر محمد جعفر یاحقی - دکتر محمد مهدی ناصح، مشهد، بنیاد پژوهش‌های اسلامی آستان قدس رضوی، ۱۳۷۱ هـ.ش.
- ۳۱- راغب إصفهانی، حسین بن محمد، مفردات الفاظ القرآن، به تحقیق صفوان عدنان داودی، قم، ذوی القربی، ۱۳۸۱ هـ.ش.
- ۳۲- زمخشری، محمود بن عمر، أساس البلاغه، به تحقیق عبدالرحیم محمود، [بی‌جا]: [بی‌نا]، (بی‌تا).
- ۳۳- زمخشری، محمود بن عمر، الکشاف عن حقائق غوامض التنزیل و عیون الأقاویل فی وجوه التأویل، به تحقیق و تعلیق شیخ عادل أحمد عبدالموجود و شیخ علی محمد معوض، ریاض، مکتبه العبیکان، ۱۴۱۸ هـ.ق.
- ۳۴- سمعانی، عبدالکریم بن محمد بن منصور، أدب الإملاء و الإستملاء، به تحقیق سعید محمد اللحام، [بی‌جا]: مکتبه الهلال، الطبعة الأولى، ۱۴۱۹ هـ.ق.
- ۳۵- سیوطی، جلال‌الدین عبدالرحمان بن ابی‌بکر، الدر المنثور فی التفسیر بالمأثور، به تصحیح شیخ نجدت نجیب، تقدیم: عبدالرزاق المهدي، بیروت، دار إحياء التراث العربی، الطبعة الأولى، ۱۴۲۱ هـ.ق.
- ۳۶- شایب، لخضر، هل كان محمد أمياً، بیروت، دار قتیبه، ۱۴۲۳ هـ.ق.
- ۳۷- صدوق، محمد بن علی، علل الشرایع، به تصحیح و تعلیق شیخ حسین أعلمی، بیروت، مؤسسه الأعلمی للمطبوعات، ۱۴۰۸ هـ.ق.
- ۳۸- همو، معانی الأخبار، با مقدمه الشیخ حسین أعلمی، به تصحیح علی اکبر غفاری، بیروت، مؤسسه الأعلمی للمطبوعات، ۱۴۱۰ هـ.ق.
- ۳۹- صفار، محمد بن حسن بن فروخ، بصائر الدرجات، با مقدمه و تصحیح حاج میرزا محسن کوچه‌باغی، بیروت، مؤسسه النعمان للطباعة و النشر و التوزیع، ۱۴۱۲ هـ.ق.
- ۴۰- صنعانی، ابوبکر عبدالرزاق (بی‌تا)، المصنّف، به تحقیق حبیب الرحمان الأعلمی، [بی‌جا]: المجلس العلمی.
- ۴۱- طباطبائی، سید محمدحسین، المیزان فی تفسیر القرآن، تهران، دارالکتب الإسلامیّه، ۱۳۸۹ هـ.ق.
- ۴۲- طبرسی، فضل بن حسن، مجمع البیان فی تفسیر القرآن، به تصحیح ابوالحسن شعرانی، تهران، کتاب فروشی اسلامیه، ۱۳۸۲ هـ.ق.
- ۴۳- طبرسی، فضل بن حسن، مجمع البیان فی تفسیر القرآن، به تحقیق و تعلیق گروهی از علما و محققان، بیروت، مؤسسه الأعلمی للمطبوعات، الطبعة الاولى، ۱۴۱۵ هـ.ق.

- ٤٤- طبري، محمد بن جرير، جامع البيان عن تأويل آي القرآن، به تحقيق عبدالله بن عبدالمحسن تركي، قاهره، مركز البحوث والدراسات العربيّه و الإسلاميه بدار هجر، ١٤٢٢ هـ.ق.
- ٤٥- طبري إمامي، محمد بن جرير بن رستم (بي تا)، المسترشد في إمامه امير المؤمنين (عليه السلام)، به تحقيق شيخ أحمد المحمودي، [بي جا]: مؤسسه الثقافه الإسلاميه لكوشانبور، الطبعه الأولى.
- ٤٦- طريحي، فخرالدين، مجمع البحرين، به تحقيق سيّد أحمد حسيني، تهران، المكتبه المرتضويه لإحياء الآثار الجعفريه، ١٣٧٥ هـ.ش.
- ٤٧- طوسي، ابوجعفر محمد بن حسن، اختيار معرفه الرجال، به تحقيق محمد باقر الحسيني الميرداماد و سيد مهدي الرجائي، قم، مؤسسه آل البيت، ١٤٠٤ هـ.ق.
- ٤٨- همو، التبيان في تفسير القرآن، به تحقيق و تصحيح احمد حبيب قصير العاملي، بيروت، دار إحياء التراث العربي، (بي تا).
- ٤٩- همو، رجال الطوسي، حَقَقَه و عُلِقَ عليه و قدّم له: سيّد محمد صادق آل بحر العلوم، نجف، المطبعه الحيدريّه، ١٣٨١ هـ.ق.
- ٥٠- همو، فهرست، به تحقيق شيخ جواد قَيّومي، [بي جا]: مؤسسه نشر الفقاهه، ١٤١٧ هـ.ق.
- ٥١- عطاردي، شيخ عزيز الله، مسند الإمام الجواد ابي جعفر محمد بن علي الرضا(ع)، مشهد، المؤتمر العالمي للإمام الرضا (ع)، ١٤١٠ هـ.ق.
- ٥٢- علي، جواد، المفضل في تاريخ العرب قبل الإسلام، بغداد، جامعه بغداد، ١٤١٣ هـ.ق.
- ٥٣- فخرالدين رازي، محمد بن عمر بن حسين (بي تا)، مفاتيح الغيب (التفسير الكبير)، بيروت، دار إحياء التراث العربي.
- ٥٤- فضل الله، سيّد محمد حسين، من وحى القرآن، بيروت، دارالملاك، ١٤١٩ هـ.ق.
- ٥٥- فيروزآبادي، محمد بن يعقوب، القاموس المحيط، به تحقيق مكتب تحقيق التراث في مؤسسه الرساله، و اشرف محمد نعيم العرقسوسي، بيروت، مؤسسه الرساله، ١٤١٩ هـ.ق.
- ٥٦- قرطبي، محمد بن احمد، الجامع لأحكام القرآن، قاهره، دارالكاتب العربي، الطبعه الثالثه ١٣٨٧ هـ.ق.
- ٥٧- قطب، سيّد، في ظلال القرآن، بيروت، دار إحياء التراث العربي، ١٣٤٨ هـ.ق.
- ٥٨- وفي، محمد بن سليمان، مناقب الإمام أمير المؤمنين(ع)، به تحقيق شيخ محمد باقر محمودي، [بي جا]: مجمع إحياء الثقافه الإسلاميه، الطبعه الأولى، ١٤١٢ هـ.ق.

«آمی»: درس ناخوانده یا غیر اهل کتاب؟ ۸۹

- ۵۹- ماتریدی، محمد بن محمد بن محمود، تفسیر القرآن العظیم المسمی تأویلات أهل السنّه، به تحقیق فاطمه یوسف خیمی، بیروت، مؤسسه الرساله ناشرون، ۱۴۲۵ هـ.ق.
- ۶۰- متقی هندی، علاء الدین علی بن حسام الدین (بی تا)، کنز العمال فی سنن الأقوال و الأفعال، به تحقیق شیخ بکری حیانی و شیخ صفوه السقا، بیروت، مؤسسه الرساله.
- ۶۱- مجلسی، محمدباقر، بحار الانوار، بیروت، دار احیاء التراث العربی، ۱۴۰۳ هـ.ق.
- ۶۲- مسلم (بی تا)، صحیح: بیروت، دارالفکر.
- ۶۳- مطهری، مرتضی، پیامبر آمی، تهران، انتشارات صدرا، ۱۳۷۶ هـ.ش.
- ۶۴- مفید، محمد بن محمد بن نعمان، إختصاص، به تصحیح و تعلیق علی اکبر غفاری، رتّب فهارسه: سیّد محمود زرنندی محرمی، قم، جماعه المدرّسین فی الحوزه العلمیه فی قم المقدسه، ۱۴۱۴ هـ.ق.
- ۶۵- مفید، ابو عبدالله محمد بن محمد بن نعمان (بی تا)، الإرشاد فی معرفه حجج اللّٰه علی العباد، به تحقیق مؤسسه آل البيت لتحقیق التراث، بیروت، دارالمفید.
- ۶۶- مفید، محمد بن محمد بن نعمان (بی تا)، أوائل المقالات، به تحقیق ابراهیم الأنصاری الزنجانی الخوئینی، بیروت، دارالمفید.
- ۶۷- مکارم شیرازی، ناصر، تفسیر نمونه، تهران، دارالکتب الإسلامیه، ۱۳۷۷ هـ.ش.
- ۶۸- نباهی، ابوالحسن علی بن عبدالله، تاریخ قضاء الأتدلس، بیروت، دارالآفاق الجدیده، ۱۴۰۰ هـ.ق.
- ۶۹- نجاشی، احمد بن علی، رجال النجاشی، به تحقیق سیّد موسی شبیری زنجانی، قم، مؤسسه النشر الاسلامی، ۱۴۱۸ هـ.ق.
- ۷۰- هروی، أحمد بن محمد، الغریبین فی القرآن و الحدیث، به تحقیق احمد فرید مزیدی، ریاض، مکتبه نزار مصطفی الباز، ۱۴۱۹ هـ.ق.
- ۷۱- میرداماد، محمد باقر، الرواشح السماویّه، به تحقیق غلامحسین قیصریه‌ها و نعمه اللّٰه الجلیلی، قم، دارالحدیث، الطبعة الأولى، ۱۴۲۲ هـ.ق.

